

## خوانین ممسنی

این مقاله بخشی است مأخوذ از رساله‌ای که نویسنده در باره «عشایر ممسنی نوشته است. بخشهای دیگر این رساله اطلاعاتی است در باره «جغرافیای تاریخی و آثار باستانی و راههای ارتباطی قدیم منطقه، مخصوصاً» بر اساس منابع و مأخذ گذشته.

آنچه از نوشته ایشان اخذ و نقل شد برای شناخت عشایر ممسنی اهمیت امروزی دارد. از خانم نویسنده پوزش می‌خواهیم که این مقدار از نوشته ایشان را به چاپ رساندیم.

ناگفته نگذیریم که در همین اوان دو کتاب توسط دانشمند جنوب‌شناس آقای احمد اقتداری انتشار یافت که نام آنها را برای علاقه‌مندان یاد می‌کنیم (۱) خوزستان و کهگیلویه و ممسنی در ۱۰۴۶ صفحه — (۲) ارجان و کهگیلویه تألیف هاینس گاوپه با حواشی و بازنویسی احمد اقتداری. هر دو از انتشارات انجمن آثار ملی است.

آینده

\*\*\*

برای اولین بار نام ممسنی را در حوادث مربوط به سالهای ۱۱۶۵ و ۱۱۶۶ میبینم و آن وقتی است که جعفرخان زند برادرش محمدخان را برای مجازات ایلات سلحشور ممسنی روانه آن ناحیه کرد و باید دانست که خاندان زند با طوایف ممسنی روابط خویشاوندی داشت. مادر محمدخان زند از ممسنی بود. (فارسانامه ناصری ص ۲۳۱).

جاده‌های که در آن زمان از ناحیه ممسنی عبور می‌کرد همین جاده امروزی چنارشاهیجان-باشت است. فتحعلی‌شاه در سال ۱۲۴۵ هـ ق در سفر به خوزستان و لرستان از چنارشاهیجان و سرآب بهرام گذر کرد و در فهلیان چادر زد. فهلیان در آن زمان مرکز ناحیه ممسنی بود. (فارسانامه ناصری ص ۲۷۷).

اینک مطلب را با شناخت اطلاعات مربوط به بزرگ خاندان بکش در عصر فتحعلی‌شاه آغاز

می‌کنیم.

امروز افراد خانواده خان بکش راجع به جد خود ولی‌خان بزرگ صحبت می‌کنند و ما راجع به او در فارسانامه ناصری مطالب قابل توجهی داریم. در اخبار سال ۱۲۴۷ هـ ق راجع به او می‌خوانیم که در زمانی که نصرالله میرزا پسر والی فارس حاکم شولستان و ممسنی شده بود او خان بزرگ ناحیه بود است. (فارسانامه ناصری صفحه ۲۸۰). هنگامی که نصرالله میرزا به محل حکمرانی خود رسید ولی‌خان از او اطاعت نکرد. پس وزیر نصرالله خان، ولی‌خان را بخاطر این عمل توبیخ کرد.

ولی خان وزیر را با جمعی کشت. (فارسانامه، ناصری ص ۲۸۵). در سال بعد از این واقعه، ذیل خبر غارت کاروان مشیرالملک یکی از بزرگان شیراز می خوانیم که او به عراق تبعید شد. ولی در راه کازرون به بهبهان خود و خانواده اش مورد حمله لرها قرار گرفتند (فارسانامه، ناصری، صفحه ۲۸۴).

اهمیت این ناحیه را وقتی درمی یابیم که میبینیم فتحعلی شاه خود برای سرکوبی بختیارها از تهران به اصفهان سفر کرد و دو وزیر را منصوب کرد که با هفت هزار سوار و پیاده دنبال والی فارس بروند تا ولی خان را مجازات کرده و سایر "یاغیان" فارس و بختیاری را سرکوب کنند. این ناآرامیها در ایلات سبب فرستاده نشدن مالیات به تهران شده بود (فارسانامه، ناصری، صفحه ۲۸۸). مهمترین اطلاع راجع به ولی خان در صفحه ۲۹۱ فارسانامه آمده است، مؤلف کتاب می نویسد:

"ولی خان پسر خوب یارخان بکش ممسنی سالیان دراز براه زنی کاروان بندر بوشهر و بهبهان و شوشتر و آزار و غارت همسایگان نزدیک و دور می پرداخت، چنانکه وقتی قصه کازرون را غارت نمود و اگر کار بر او سخت می شد بقلعه سفید... پناه می جست و نواب حسینعلی میرزای فرمانفرما برای استمالت ولی خان دختر او را در نکاح پسر خجسته سیر خود نواب تیمور میرزای حسام الدوله درآورد و فایده ناکرده بیشتر از پیشتر دزدی و آزار همسایگان مینمود...". (فارسانامه، ناصری، صفحه ۲۹۱). در ماه جمادی الثانی سال هزار و دویست و پنجاه و یک ولی خان مانند بزرگان دیگر فارس به شیراز بیدار معتمدالدوله آمده بود. اما جمعی از یاوه بافان به معتمدالدوله رسانیدند که ولی خان و پدرش خوب یارخان مدتها است کاروانها را غارت کرده اند و ذخیره های از قماش هندی و شالهای کشمیری و جواهرات نفیس دارد. بدین ترتیب طمع معتمدالدوله برانگیخته شد و از ولی خان مطالبه ذخائر و جواهرات او را کرد. ولی خان جواب داد: "جواهر نمی شناسم مگر آنکه سنگهای گرد و پهن و دراز سبز و سرخ و زرد به دست من آمده باشد و آنها را در بیغوله های کوهستان پنهان کرده ام که جز من کسی برآن ذخایر مطلع نیست. اگر مردامینی را با من بفرستید این سنگهای رنگارنگ را که برای امثال من فایده ندارد نثار پای او کنم و قلعه سفید را بتصرف دهم و خود را از تشویش درآورده چون دیگران در کار عینی زحمت کشیده آسوده خاطر شوم." (فارسانامه، ناصری، صفحه ۲۹۱).

معتمدالدوله محمد طاهرخان قزوینی را مأمور کرد و او را با قشونی به شولستان فرستاد. ولی خان بوعده خود وفا کرد و قلعه سفید را به آنها سپرد. سپس جواهرات و اجناس نفیسه را بآنها داد. اما محمد طاهرخان قزوینی و همراهان با ولی خان به سختی رفتار کردند و کم کم بین الوار و قشون محمد طاهرخان دعوا از مرز لفظ گذشته به جنگ کشیده شد و تلفات بسیار بجای گذارد. بالاخره محمد طاهرخان و چند نفر از سرکردگان قشون دستگیر الوار شدند و بقیه قشون بطرف شیراز فرار کردند. معتمدالدوله این اخبار را با افسوس شنید. میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی که در این جریان در حضور بود شعر زیر را خواند:

ترک ری و کرد خمسه و لسر قزوین  
پشت بخیل عدو کند چو گرگی...

(فارسانامه، ناصری، صفحه ۲۹۱)

آه از این قوم بی حمیت بی دین  
رو به خیار و کدو روند چو رستم،

با اینحال قلعه سفید هنوز در دست حسنعلی خان سرهنگ بود و از بازگرفتن آن بوسیله ولی خان جلوگیری می‌شد. بعد از تغییراتی که در حکومت شیراز و بلوک اطراف پیش آمد معتمدالدوله با قشونی روانه شولستان ممسنی و کوه گیلویه شد. ولی خان که از بازگرفتن قلعه سفید ناامید شده بود به کوهستان مهور میلانی گریخت. در این موقع خانواده اش را به باقرخان پسر خود سپرد که آنها را به قلعه گل و گلاب در کوه گیلویه ببرد.

معتمدالدوله وقتی به ممسنی رسید قشونی را مأمور گرفتن ولی خان و روانه مهور میلانی کرد و خود بطرف کوه گیلویه و بهبهان رفت و آنجا با استقبال میرزا منصورخان والی کوه گیلویه مواجه شد. خواجه حسین، قلعه گل را که مشرف بر قلعه گل بود در اختیار معتمدالدوله قرار داد و سربازان تغنگها را بجانب قلعه گل گشادند و بقول مؤلف فارسنامه "آنچه زن جوان بود دونفر دونفر از خوف اسیری و تنگ بی سیرتی گیسوها را بر یکدیگر گره زده از فراز کوه قلعه گل که اقلاً پانصد ذرع بلندی داشت خود را بزیر انداختند" (فارسنامه، ناصری، صفحه ۲۹۲). دیگر اهالی قلعه را که هفتاد هشتاد نفر بودند معتمدالدوله با خود به شیراز برد و آنها را لای برجی که خود ساخت قرار داد بطوری که سرهای آنها از برج بیرون ماند و مردم شهر چند روزی آب و نان بآنها می‌دادند. قشونی که در مهور میلانی دنبال ولی خان بود بعد از ماهها تکاپو او را در خواب دستگیر کرد و با پسرانش هادی خان و باقرخان به شیراز فرستادند و از آنجا به تهران و سپس به اردبیل و تبریز گسیل شدند. سالها او در تبریز در تبعید بسر برد و همانجا نیز درگذشت.

این حوادث و وقایع خصمانه نه پایانی بود بر "یاغیگری" الوار و نه باعث غلبه ممتد حکومت بر آنها. زیرا می‌بینیم که در سال ۱۲۲۵ در ناحیه رستم مردی بنام خان علی خان بعنوان یاغی محل ظهور می‌کند و این بار نیز والی فارس فرهاد میرزا خود برای دفع وی به ممسنی می‌آید. خان علی خان به شنیدن خبر ورود فرهاد میرزا از ناحیه می‌گریزد ولی علی و پسران برادرش که کور بود دستگیر شد و والی فارس دستور قتل او را صادر کرد.

دو سال بعد از این واقعه وقتی خانعلی خان وارد شیراز می‌شود، فرهاد میرزا او را با تشریفات به حضور می‌پذیرد و شغل کلانتری وی را در ناحیه رستم تأیید میکند! (فارسنامه، ناصری صفحه ۲۹۸).

در سفرنامه رضاقلی میرزا (پسر والی فارس) راجع به همکاری ولی خان و خانعلی خان میان سالهای ۱۲۱۵-۱۲۱۲ می‌خوانیم که خانعلی خان می‌خواست بوشهر را بگیرد و وقتی رضا قلی خان این خبر را شنید در صدد دفع وی برآمد و در ناحیه حیات داودی به وی حمله ور شد. از طرف دیگر چون ولی خان دریافت که برای رضاقلی میرزا از مرکز کمک می‌رسد در کوهستانهای صعب‌العبور سنگر گرفت. بالاخره آن دو خان وارد بوشهر شدند و از نواحی کازرون نیز رانده شدند، اما قدرت مرکزی نیز نتوانست در ناحیه آنها نفوذ کند (سفرنامه رضاقلی میرزا).

در سفرنامه گرمرویی مربوط به سالهای ۱۱۲۳-۱۱۲۴ (یعنی زمان محمدشاه قاجار) که میرزا-فتح خان گرمرویی نوشته است اطلاعات خوبی در باره شولستان و ممسنی مندرج است و از جمله در باره نواحی دشمن زباری، بکش رستم جاویدی و فهلیان و محمد صالحی نوشته است.

گرمرودی ابتدا بناحیه دشمن زیاری می‌رود که باباخان را ملاقات و مالیات از او دریافت کند. شرحی از قلعه او مینویسد که حائز اهمیت است: "در میان دره عمیقی بخانه باباخان رسیدیم. قلعه توپرتوی سختی با یک برج بزرگ سرکوبی ساخته‌اند که تا امروز بنده درگاه چنین قلعه عجیبه در هیچ جای عالم ندیده بودم. بالجمله تسخیر قلعه مزبور بزور صورت امکان نخواهد داشت و تماشای آن قلعه و آن مکان از جمله ملزومات است و از منبع رودخانه منش بر تا آنجا سه فرسخ مسافت دارد. هرچه اهتمام رفت که بلکه از ریش سفیدان و کدخدایان چند نفری را دست آورده قرار و مدار مالیات را نمایند ممکن نشد و از خارج مذکور شد که کلانتران الوار برتره و ایلات خود مسلط‌اند که اگر ثقلین جمع شوند از آنها بی‌اذن کلانتر جرأت ندارند که به نزد مباشرین دیوان نفس کشند... (سفرنامه مسنی، صفحه ۱۰۰۰). مؤلف در ناحیه بکش مسنی با پسر ولی خان بزرگ، شریف خان ملاقات می‌کند که در آن زمان جوانی هفده ساله بود. می‌نویسد: "بنده درگاه نیز از راه اضطرار او را پیش کشیده حجت مالیات و سایر الوجوه دوساله را از او دریافت و کاغذ و خلعت کلانتری را باو داد. (سفرنامه مسنی، صفحه ۱۰۰۴).

او تعداد خانوارهای بکش را در آن زمان ۱۱۴۱ برشمرده است. در باره ناحیه رستم نوشته است: "خوانین قشقایی همیشه از الوار مسنی بسیار بسیار احتیاط دارند و بشدت میترسند. خصوصاً از خانعلی خان، هرگاه مشارالیه امسال در شهر گرفتار و مبتدل نمیشد هرگز خوانین ایلات قشقایی جرأت نمیکردند که راه قدیم ایلات خود را موقوف داشته، از میان ایلات مسنی روانه بیلاق نمایند" (سفرنامه مسنی، صفحه ۱۰۱۰).

از نوشته گرمرودی که از تمام نواحی مالیات جمع آوری کرد و لقب کلانتری به خوانین داد اینطور برمیآید که او مسنی را ناحیه‌ای حاصلخیز و با آب کافی برای کشاورزی دانسته. اما متأسفانه باندازه کافی به کشاورزی آنجا توجه نشده و حتی آنچه که بدست می‌آمده خود طعمه زورمندان قرار می‌گرفته است. درین باره نوشته است: "بحق خدا اشراف و عمال فارس در تشخیص جمع این طوایف چنان ظلم و بی‌حسابی کرده‌اند که هیچ‌جای عالم نیست، دوهزار تومان در این مدت دوسال خود بخود باسم این طوایف علاوه نوشته‌اند" (سفرنامه مسنی، صفحه ۱۰۰۵).

در جای دیگر آورده که قاید غلام از نوکران ولی خان بکش "قسم یاد کرده که اکثر این الوار بعلت بی‌چیزی از راه اضطرار دزدی می‌نمایند" (سفرنامه مسنی، صفحه ۱۰۰۴).

بالاخره می‌نویسد: "نهایت یک طایفه آنها را در کارزون خراب نمایند و بکوچانند و حاصل آنها را از میان ببرند. همین‌که خانه و زراعت از دست آنها رفت و متفرق شدند واضح است که در خارج بیشتر دزدی مینمایند... حالا که دربدر و گرسنه و لاشیئی و متفرقتند بدیهی است که بغیر از دزدی چاره دیگر نخواهند داشت" (سفرنامه مسنی، صفحه ۱۰۰۲).

بالاخره راجع به مالیات دادن خوانین دشمن زیاری می‌گوید: "آنقدر قوه ندارند که هم مالیات و سایر الوجوه خود را بدهند و هم از عهده مالیات آنها برآیند." (سفرنامه مسنی، صفحه ۱۰۰۲) "بنده درگاه یقین دانست که اگر جمیع مایملک آنها را از دواب و اثاث‌البیت ضبط نمایند بقدرین تنخواه که از بابت دوساله از آنها مطالبه مینمایند نمیشود." (سفرنامه مسنی، صفحه ۱۰۰۵)

بالاخره راجع به ناحیه رستم می‌گوید: "اهل این طایفه اکثرش در اوضاع امنیت مستغنی می‌باشند و مکرر در سنوات مثل طایفه مزبور را غارت کرده‌اند باز در قلیل مدتی از منفعت زراعت استطاعت بهم رسانیده‌اند. خاصه در عهد نواب فرهاد میرزا کل این طایفه را بوضعی چپاول کرده‌اند که هیچ چیز آنها باقی نمانده است." (سفرنامه، ممسنی صفحه ۱۰۵۸).

پس از آن می‌گوید چون ایل یکی قشقایی مرتب به دولت مرکزی مالیات نمی‌پرداخت فرهاد میرزا برای گوشمالی او به خانعلی خان رستم دستور داد که ایل قشقایی را هرچه می‌خواهد چپاول کند. خانعلی بعد از غارت شدن ایل یکی مبلغ هفت هزار تومان به فرهاد میرزا پیشکش کرد و خود در صدد چپاول ناحیه رستم برآمد. این جنگ عاقبت به کشته شدن برادر خانعلی خان موسوم به علی ویس خان و فراری شدن خود او منجر شد (سفرنامه، ممسنی صفحه ۱۰۱۰).

از ظلم و فقر در ناحیه که بگذریم بنا بر نوشته گرمودی مطلع می‌شویم که شاهنامه خوانی در آن ناحیه رواج فراوانی داشت و او جنگجویی مردم ممسنی را ناشی از آن دانسته است. پنجاه سالی بعد از گرمودی، لرد کرزن از ناحیه ممسنی عبور کرد و ضمن کتاب خود شرحی در باره آنجا نوشت. او از ناحیه جنوبی ممسنی یعنی شمال کازرون وارد می‌شود و ابتدا ایلات کوچ‌نشین را باین ترتیب تعریف می‌کند:

"احساسات قومی و طایفه‌ای خیلی قوی بین مردم حکمفرما است. آنها نظام پدرسالاری دارند با فرمانبرداری، وفاداری و اطاعت شدید از ریش‌سفیدان و روسا، از خانواده گرفته تا ده یا ایل. بنابراین مالیات‌های دولت وقتی از این مجرا می‌گذرند با موفقیت روبرو هستند. در غیر اینصورت با وضعی اسفناک روبرو می‌شوند. آنها از نظر نظامی کمک‌هایی به دولت مرکزی می‌کردند. رئیس ایل خود تصمیم می‌گرفت که چه افرادی و با چه سلاحی بروند. مردم ایلات به چنین حالت نیمه آزاد که در ایلات وجود داشت خیلی علاقه داشتند و حاضر به محدود کردن آن نبودند." (ص ۲۱۸)

پادشاهان قاجار چون به این نتیجه رسیده بودند که برای حفظ مقام خود قشون با قدرتی ندارند از سیاست "تفرقه‌انداز و حکومت کن" استفاده می‌کردند. بقول کرزن "یک قبیله را نسبت بقبیله دیگر، یک رئیس ایل را برضد رئیس دیگر برمی‌انگیختند، بدین وسیله از دشمنی‌های شخصی و گروهی برای هدف خود استفاده کرده و در ضمن وضع خزانه را نیز رو به بهبودی برده بودند. قبایل را عملاً" وادار به از بین بردن یکدیگر کرده و رؤسای آنها را از محل خود می‌بردند و بصورت گروگان در مراکز شهری نگاه می‌داشتند. در ضمن به علت اثرات مخرب و تباہ‌کننده شهری تغییر می‌کردند. محول شدن شغل با آنها و یا بازگشت آنها به ناحیه خود رابطه مستقیم به همکاری تام آنها با دولت داشت." (ص ۲۷۲).

گرچه طوایف ممسنی در ناحیه نسبتاً کوچکی به سر می‌برند، اما بخاطر اهمیت منطقه که بین خوزستان، فارس و بوشهر قرار دارد بهمان سرنوشت قبایل بزرگ دچار شدند. هرچه به پیش‌آئیم بهتر بر این نکته وقوف می‌یابیم و این مطلب در مورد بکش بیشتر صدق می‌کند تا رستم. آیا روابط نزدیک

آنها با بویراحمديها به اين سبب است؟ روستای طایفه رستم یا اعدام شدند و یا با خانواده‌های خود تبعید. طایفه بکش بیهیچوجه بیش از طایفه رستم مورد توجه نیست. طبعاً برای به وجود آمدن دولت واقعی مرکزی از بین رفتن ایلات و عشایر برای دولت‌های امری بدیهی بود. پهلوی اول ایلات را مزاحمی برای برنامه سیاسی خود می‌دید و نوشته‌اند که "برای وحدت ایران، برای گسترش احساس همبستگی و زندگی اجتماعی در کشور و بالاخره برای به وجود آوردن نظم عمومی و ثابت... واجب می‌آمد که برای همیشه نظام عشایری به پایان رسد." ۱

خزانه مملکت احتیاج به پول داشت و تنها راه تهیه پول در آن روزگار گرفتن مالیات از تمامی مردم بود. اما این کار غیرممکن بود، چون روستای ایلات همیشه در دسترس نبودند. چه رسد بوقتی که دولت از آنها طلب مالیات می‌کرد. آن هم دولتی که قدرتی کامل در دست نداشت. تنها قدرت قشون قلیلی بود که در شهرهای مرکزی مستقر بودند و عشایر تا آن زمان نفرت قشونی را می‌دادند. بنابراین همیشه وجود قشون تا اندازه‌ای بستگی به رابطه دولت با عشایر داشت.

قبل از ولی‌خان، فردی از خانواده تیره علی‌وند یا عالی‌وند (تاریخ ناصری صفحه ۳۰۲) خان ناحیه بود و آخرین آنها میری‌خان نام داشت و او در زمان کریم‌خان زند کلانتر بکش بود. در آن اوقات کریم‌خان زند از طوایف اطراف شیراز کمک طلبیده بود تا کازرون و شیراز را فتح کند. طوایف ممسنی در فرستادن نفرت‌ها همال می‌کردند. کریم‌خان از این رویه عصبانی شد و با کمک عده‌ای از مردم دشتستان و بویراحمده در صدد غارت ممسنی برآمده در راه رفتن به ممسنی به گروهی که در حال کوچ بودند برخورد. نزدیک به ده تلبیزی زنی را دید. از او پرسید از کجا می‌آیی. زن جواب داد از نوبندگان. بعد پرسید کی حرکت کرده‌ای. گفت طلوع آفتاب. به شنیدن این جواب، کریم‌خان از تصمیم خود برای غارت ممسنی منصرف شد. پس با خود گفت ایلی که برای راهی به این کوناهای اینقدر صرف وقت کند نه قابل غارت است و نه قادر به کمک به من. علی‌هذا باید تصور کرد که طایفه بکش در آن اوقات قوت زیادی داشت بعد از تبعید ولی‌خان به تبریز یکی از زنان وی به نام "بی‌سلیبی" در تنگ لله در ناحیه جاوید پنهان شد. پس از هفت سال چند نفری از طوایف عمله و آل امیر که از تفتگذاران و خدمتکاران اصلی ولی‌خان بودند پیش وی رفتند و او را به ناحیه بکش بازگرداندند. یک نوکر قدیمی ولی‌خان به نام کلانگلام از میان پسران بی‌سلیبی (خسرو و پرویز و شریف) شریف را برای مقام خانی مناسب می‌دانست و در مدت چهل پنجاه سال که مقام خانی داشت سعی بر آبادی ناحیه خود کرد. باغهای درختکاری که تا امروز در "قلعه کهنه" وجود دارد بوسیله او به وجود آمد. محبوبیت او میان مردم آنقدر بود که تا به امروز کوچکترین فرد خانواده خوانین بکش را شریف‌خان می‌نامند.

شریف‌خان با دولت مرکزی همکاری داشت و نشانه‌اش آنکه او حکم کلانتری (رجوع کنید به سفرنامه ممسنی صفحه ۱۰۰۴) و یک فرمان از ناصرالدین شاه دریافت کرد.

جز این، ظل‌السلطان که از سال ۱۲۹۰ شماری والی فارس شد به ملاحظه آنکه ولی‌خان به تبریز تبعید شده بود برای تحبیب طایفه بکش بلوک کهمره را به شریف‌خان سپرد. بدون شک طوائف ممسنی

در این زمان به حکومت فارس کمک نظامی مهم کرد و احتمالاً "این کار در جنگهای برضد طوائف قشقائی، بویر احمدی و کهگیلویه بود که دولت با آنها درگیریهایی داشته است و در یکی از همین جنگهای برضد قشقائی بود که الیاس یک قشقائی کشته شد.

اولین ضربه‌ای که به قدرت طوائف ممسنی وارد شد در زمان مظفرالدین شاه بود. می‌گویند وقتی که سیداسماعیل شبانکاره‌ای شوهر خاله، معین‌التجار بوشهری از تجار مهم بوشهر تعدادی کشتی اسلحه بصورت قاچاق وارد کرده بود و مظفرالدین شاه دستور توقیف آنها و زندانی کردن سیداسماعیل شبانکاره را می‌دهد. اما چون همان شب شاه به دل‌درد شدید مبتلا می‌شود می‌گویند که دل‌درد نتیجه زندانی کردن آن سید است. پس شاه تصمیم می‌گیرد که او را آزاد کند و برای جبران خسارات او نه تنها کشتی‌هایش را آزاد می‌کند بلکه فرمان بخشش ناحیه، ممسنی را به او می‌دهد. در زمان حیات سید اسماعیل، حاج معین‌التجار بوشهری دو دانگ از ناحیه، ممسنی را خریداری می‌کند و پس از مرگ وی چهار دانگ باقیمانده را از همسر او می‌خرد. اما الوار ممسنی که بهیچوجه از این وضع خوشنود نبودند آماده، همکاری مسالمت‌آمیز با مالک جدید نبودند و بهر ترتیب که می‌توانستند در کار فرستاده حاج معین‌التجار اختلال میکردند. نامبرده شخصی بنام ابوالحسن خان را برای دریافت مال و منال به ممسنی فرستاده بود و چون او نتوانست از عهده، این کار برآید به شیراز بازگشت. ناچار حاج معین‌التجار به دولت شکایت کرد و قشونی به سرکردگی حاجی‌خان ارمنی همراه آقا جواد با پسر حاج معین‌التجار روانه ممسنی شد. گروه اعزامی فهلیان را مرکز خود قرار داد. اما خوانین مجلی موافق این حرکات نبودند. پس جنگهایی بین خوانین و حاج معین‌التجار بوشهری و قوای دولتی در گرفت و از آن حمله جنگهای مصری، کوشک و شاهستی در ناحیه، رستم بود. اما این جنگها ناحیه، ممسنی را از دست حاج معین‌التجار خارج نکرد. ناچار خوانین در پی چاره دیگری برآمدند. خوانین ممسنی از کاغولوم بویر احمدی که نامش به جنگجویی معروف بود خواستند برای دفع حاج معین‌التجار و قشون اعزامی با آنها همدست شود. پس میرغولوم به کاروانی در ناحیه، رستم نزدیک یخه سنگر حمله کرد معین‌التجار و حاجی‌خان ارمنی تا این خبر را شنید سگران شد و در صدد حمله به میرغولوم برآمد. اما این حمله با دفاع ساده‌ای از طرف میرغولوم دفع شد و حاجی‌خان ارمنی کشته شد و سربازهای وی به طرف شیراز فراری شدند. به این طریق بود که خوانین توانستند قشون دولتی و حاج معین‌التجار را از ممسنی برانند. با وجود این حاجی معین‌التجار آن ناحیه را با اسم خود ضبط کرد و رسماً مالک آنجا بود. گشمکشها میان آنها آنقدر ادامه داشت تا پهلوی اول آن ناحیه را خالصه اعلام کرد. در ناحیه، بکش این امر به آنجا کشید که  $\frac{1}{4}$  دانگ آن به خوانین و  $\frac{1}{4}$  به دولت واگذار شد و سه دانگ دیگر به بوشهری رسید. و عاقبت دولت  $\frac{1}{4}$  دانگ خود را به خوانین فروخت و بعد از مدتی خوانین ۳ دانگ دیگر را نیز بوشهری خریدند. بنابراین مردم محلی آن ناحیه‌ای را که با آنها تعلق داشت و از پدران خود به ارث برده بودند مجبور شدند با پول گزافی از خانواده، حاج معین‌التجار بوشهری و دولت بخرند. بی‌بی‌های ممسنی هنوز می‌گویند مجبور شدیم جواهراتی را که از اجدادشان به ارث برده بودیم بفروشیم تا زمینی را که ارث پدری آنها بود پس بخرند.

اینک بپردازیم به شناخت تیره‌های از بکش به نام باباسالار.

باورسالار یا باباسالار چنانچه در فارسنامه، ناصری (صفحه ۳۰۳) آمده است یکی از تیره‌های بکش است. در حالیکه مردم آنجا خود را باورسالار یعنی ممسنی می‌دانند و بکش را کاملاً از خود جدا شمرده‌اند. اما خانواده‌خوانین از بکش هستند و خانواده سالارها از باورسالار و ناحیه وسیعی بین کازرون و مرکز بکش بدست آنها حفاظت میشده است.

کاعلی‌باز اسم اولین رئیس باورسالار است. از او اطلاعی در دست نیست. بعد از او پسرش ملاامیر رئیس یا کدخدای باورسالار شد. مردم از او به نیکی یاد می‌کنند و می‌گویند او مرد دانشمندی بود که کتاب زیاد داشت و روزنامه می‌خواند و به مردم مطالب آموزنده یاد می‌داد. او رئیس بود که از مردم مالیات نمی‌گرفت و آنچه از مردم بصورت هدیه دریافت می‌کرد بین نیازمندان تقسیم می‌کرد و هنگامی بر او مهمان وارد می‌شد از همسایگان غذا می‌گرفت.

در زمان ملاامیر رابطه قومی بین تیره‌های باباسالار و عمله و آل‌امیر (صفحه ۳۰۳ فارسنامه) دوستانه نبود. جنگهای کوچک و بزرگ میان آنها در می‌گرفت و بالاخره در یکی از این جنگها در حدود سال ۱۳۰۰ بود همواره که ملاامیر کشته شد و قوای باباسالار، قلعه صالحی نزدیک ناحیه آل‌امیر و عمله را اشغال کرد.

بعد از ملاامیر، پسرش به‌نام حبیب چندسال رئیس طایفه شد. اما او در عملیات برضد دولت فعالیت داشت و با ملا سیدآل قاتل پدرش شروع به همکاری کرد. اما بعد از مدتی، بروایتی برای جلب رضایت دولت و بروایتی برای انتقام خون پدر، سیدآل را کشت. درین جریان چون برادر سیدآل به حکومت فارس شکایت کرد حبیب به‌کمک قشون دولتی دستگیر شد و در شیراز محکوم به اعدام گردید.

پس از آن دولت مرکزی یکی از برادرزاده‌های سیدآل، بنام محمدعلی را کدخدای باباسالار یا باورسالار کرد. اما چون دولت برای دریافت مالیات از مردم همکاری او را نخواست او باین کار راضی نشد. بعد از دو سال از کدخدائی برکنار شد و جای او به سمنغر داده شد. آنها عمارت بودند او ملا بهرام که پسر حبیب بود. او و میرزا قلی زمام امور را چونک علیا و اطراف را که مرکز باورسالار بود به‌عهده گرفتند. سومی حاج عوض بود که کدخدای گچگران شد. دیری نگذشت که که حاجی عوض از دنیا رفت و حبیب و میرزا زمامداران باورسالار شدند.

نباید فراموش کرد که همیشه کدخدائی بر اتراد به‌تأیید و همکاری خوانین احتیاج داشت. گفته می‌شود در ابتدا شریف‌خان باورسالار را بامرکزیت زمام امور را چونک علیا به سالاریها داده بود و بعد از مدتی ملا بهرام سالاری به‌دستور و کمک خوانین بکش را چونک علیا را ترک کرد و در او یون Oyun (= آبیاران بغاری) مستقر شد.

جنگ میان عمله و باورسالار مدتها ادامه داشت و در یکی از این جنگها بود که عبدالله‌خان پسر شریف‌خان کشته شد. ریش سفید ده او یون به‌نام خونگار که جنگجوی نامور قشون باورسالار بود یکی از زنان عبدالله‌خان به اسم خانم بی‌بی را با خود برد و به عقد نکاح خود درآورد. چند سالی

پس از آن خونکار در جنگ دیگری کشته می‌شود و بی‌بی‌خانم با دو دخترش به منزل برادر خود مهراب می‌رود. دیری نمی‌گذرد که خانم بی‌بی با راه‌علی از اهالی ده امامزاده ازدواج میکند و در این موقع است که موضوع آشتی بین باورسالار و عمله به این ترتیب عملی می‌شود که دوپسر خانم بی‌بی و خونکار با دو دختر از طایفه عمله ازدواج کنند.

اینجا توضیحی راجع به کلمه طایفه که ناچار برای چهار گروه ممسنی استفاده شده است باید داد. کلمه طایفه در محل برای دو خانواده بزرگ، درست به معنی لغت "دهه" که در ایل بهمنی استفاده می‌شود به کار می‌رود.

اسم جد مسی، شریف بود و به این علت بازماندگان او خود را شریفی می‌نامند. جد خواجه نامش خورشید بود و بازماندگان ری خود را خورشیدی می‌نامند. هفت خانواده مسی و دو خانواده سالاری در ده وجود دارد. بیست خانواده دیگر از طوایف ممسنی و بختیاری و از هرات بوانات به اینجا آمده‌اند.

بازگردیم به خوانین بکش و ببینیم که بعد از عبدالله‌خان چگونه زندگی کرده‌اند؟ بعد از عبدالله‌خان، بهادرخان نوه عموی عبدالله‌خان، خان ممسنی یا لاقل طایفه بکش شد. اما درحقیقت مادر او بی‌بی بگم جان بود که ریاست بر ایل را داشت. از خصوصیات این بی‌بی هنوز داستان‌هایی گفته می‌شود. ازین جمله که اگر کسی مهربان نباشد از او می‌پرسند "مگر از بی‌بی بگم جان ارث برده‌ای؟" بی‌بی بیگم جان که بسیار مستبد بود دختر شریف‌خان بود و با پسر عموی خود نصیرخان ازدواج کرده بود. برادر او حسینقلی‌خان طرح قتل شوهرش را ریخته بود تا خودش خان بشود. بی‌بی بگم جان دو پسر و چهار دختر داشت و وقتی پسرش بهادرخان به سن بلوغ رسید برادرش کشته شد تا پسرش خان شود. درحقیقت خودش زمام امور را بدست داشته باشد.

بعد از مرگ بهادرخان بی‌بی بگم جان بی‌قدرت شد و شکرالله‌خان پسر عبدالله‌خان، خان ناحیه شد. او نیز چندسالی پیش خان نبود و فوت کرد. پس پسرش ولی‌خان به‌عنوان خان بکش و سپس تمامی ممسنی شناخته شد. کمکهای اولیه مادر وی بی‌بی بلیقیس که خواهر الیاس‌خان قشقایی بود برای وی بسیار مهم بود. بی‌بی بلیقیس را زنی مدبر و کاردان و نیکخواه یاد می‌کنند. شکرالله خان خود ولی‌خان را به مأمورین دولت معرفی کرده بود و بدین ترتیب راه را برای آینده وی باز کرده بود. سرهنگ اسفندیاری که در آن زمان در منطقه بود ولی‌خان را شخصی مورد اطمینان دانست و با خان شدن او موافقت داشت. به این تمهید می‌خواست برضد همسایگان شمالی ممسنی یعنی بویراحمد و کهگیلویه سدی درست کند.

در سال ۱۳۱۳ امامقلی‌خان رستم و جمعی دیگر از خوانین به اعدام محکوم و حسینقلی‌خان پسرش و سایر افراد خانواده به تبریز تبعید شدند.

از امامقلی‌خان نامه‌ای در مجله "ایران‌شهر" چاپ برلن (شماره ۱۱ سال ۱۳۰۵) به‌طبع رسیده است که نیت ملی و وطنی او را می‌نماید. ضمناً مبلغی پول برای کمک به چاپ کتاب "دانستنیهای زنان جوان" فرستاده بوده است.